

• دریافت ۸۹/۸/۱۲

• تأیید ۸۹/۱۰/۷

محمد خواری (۱)؛ مقلد یا نوآور

احمد خاتمی*

علی جهانشاهی افشار**

چکیده

متون ادبی پایه‌پای گذشت زمان، هم به جهت آراستگی و پیراستگیهای زیباشناختی خود و هم به جهت تأثیر بر مخاطب، از مباحث و موضوعات مطرح شده در علوم بلاغت تأثیر پذیرفته‌اند. بنابراین طبیعی است آثاری که پدید آمده است، برخی به طور مستقل به علوم بلاغی پرداخته و دسته‌ای نیز در ضمن مطالب خود در حوزه‌های گوناگون، گوشه چشمی نیز به بلاغت و عناصر زیبایی و زیباسازی در کلام و سخن داشته‌اند. «جلالیه در علم مکاتبه»، برآمده طبع استوار و سلیم «محمدبن‌علی‌ناموس‌خواری» در زمره این گونه نوشته‌ها است.

«محمدبن‌علی‌ناموس‌خواری» از منشیان و کاتبان قرن هشتم دربار ایلخانان مغول، از جمله نویسندگانی است که در تألیف خود که در باب علم کتابت و نامه‌نگاری است، طی مبحثی نظری، علوم بلاغی لازم، جهت امر کتابت را بیان کرده است. نویسندگان در این مقاله می‌کوشند تا علاوه بر بیان اندیشه‌های «ناموس‌خواری» در زمینه بلاغت، میزان تقلید یا نوآوری‌های وی را نسبت به علمای این حوزه تا عصر مؤلف بررسی کنند.

کلید واژه‌ها:

بلاغت، معانی، کتابت، محمدبن‌علی‌ناموس‌خواری، جلالیه در علم مکاتبه.

(e.mail: a_khatami@sbu.ac.ir)

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

ديريازى تاريخ هيچ گاه از اعتبار و ارجمندى كتابت و ديبرى نكاسته ست، بلكه پابه پاي گسترش دربارها و رواج رسوم و شيوه هاى وابسته به دربار، بر ضرورت و لزوم آن افزود؛ تا آنجا كه در کنار ديوانه اى عرض، اشراف، استيفا و ... ديوان رسائل ايجاد گشت و كاتبان و ديبرانى آگاه و كار آشنا در اين ديوان به كتابت پرداختند: «عبدالحميد يحيى»، كاتب بليغ و منشى فصيح و از پيشروان مشاهير ائمه انشا در قرن دوم كه جمله مشهور «فتحت الرسائل بعبدالحميد و ختمت بابت العميد» در شأن اوست، رسائلى نيكو در فن كتابت فراهم آورد؛ «عبدالله بن مقفع»، كاتب مشهور به بلاغت، رساله اى چون «دره اليتيمه» را تاليف كرد؛ «جاحظ»، بلاغى نيكو سخن در نيمه دوم قرن دوم و نيمه اول قرن سوم كتاب «البيان والتبيين» را گرد آورد؛ «ميرد»، اديب گشاده زبان نيكو بيان، كتاب «الكامل» را تاليف كرد كه از اركان ادب و كلام به شمار مى رود و «قذامه بن جعفر» از فصحا و بلاغى قرن چهارم، كتاب «الخراج» را در رفع احتياجات علمى كتاب نگاشت. جملگى نويسندگان ياد شده، در آثار خويش سعى در تدوين چارچوب و قواعدى جهت امر كتابت و تربيت كاتب و ديبر نمودند و در کنار اين آثار كه به صورت اختصاصى به امر ديبرى و كتابت و شرايط لازم آن ها مى پرداخت، برخى آثار نيز در حوزه غير كتابت ضمن مطالب خود، اشاره اى نيز به امر كتابت و ديبرى داشته اند كه از جمله آن ها مى توان «قابوس نامه» و «چهار مقاله نظامى عروضى سمرقندى» را نام برد. در «قابوس نامه» يك باب به كتابت و شرايط آن اختصاص داده شده است و در «چهارمقاله» مقالت اول درباره ماهيت ديبرى و كيفيت ديبر كامل و آنچه بدين تعلق دارد، نوشته شده است. رعايت بلاغت را مى توان از اصول هر دو دسته آثار و وجوه مشترك آنها به شمار آورد.

ديوان رسائل نيز همانند هر نوآورده اجتماعى از تغيير و تحول بركنار نماند و روز به روز بر سنتها و آداب آن افزوده شد به طورى كه پس از گذشت سالها از زمان پيدايش آن، آثارى تاليف شد و در آنها قواعد كتابت و نويسندگى تبیین و تدوين گردید و كتابت در کنار هنجار عملى آن، شيوه اى مدرسى نيز به خود گرفت.

اما آنچه با همه اين درنگها و دگرگونيها، به عنوان ويژگى مشترك اين آثار قلمداد مى گردد، آن است كه نويسندگان اين آثار، اغلب بنا بر مشرب فكرى خود، برخى از فنون منطقى و علوم ادبى را در كتابت مؤثر مى دانند. از جمله اين علوم، «بلاغت» و اگر جزئى تر بگوييم، «معانى»

است که بسیار مورد توجه نویسندگان بوده است و هیچ‌گاه از تأثیرهای شگرف و شگفت این دانش در نویسندگی غافل نبوده‌اند.

این گونه آثار، جدا از ارزشهای تاریخی و ادبی، خود منابع ارزشمندی برای تحقیق و بررسی مطالبی درباره فنونی است که به طور پراکنده در آنها وارد شده است. به همین دلیل اغراق نیست اگر بگوییم مطالبی که در زمینه بلاغت در بعضی کتابهای تاریخی و ادبی و ... آمده و کمتر به آنها توجه شده است، می‌توانند مورد بررسی تطبیقی عالمانه قرار بگیرند تا دانسته شود که این مطالب تا چه حد از سنت بلاغی گذشته متأثرند و تا چه اندازه بر سنتهای بلاغی بعد از خود تأثیر گذاشته‌اند و اصولاً از نظر نوآوری و تقلید، دارای چه ارزشی هستند. از جمله این آثار، «جلالیه در علم مکاتبه» نوشته «محمد بن علی ناموس خوارى» است.

استاد «شفیعی کدکنی» آثار قدما را در باب صورخیال به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته اول، آثاری که در باب علم بلاغت نوشته شده‌اند و دسته دوم تنها به ارائه شواهد شعری گویندگان در زمینه صورخیال پرداخته‌اند. ایشان برای دسته اول آثاری چون «البیان و التبیان» جاحظ، «الکامل» مبرّد، کتاب «البدیع» ابن معتر، «مجاز القرآن» ابوعبید، «اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز» جرجانی، «سرالفصاحه» ابن سنان خفاجی، «العمده» ابن رشیق قیروانی، «الصناعتین» ابوهلال - عسکری، «مفتاح العلوم» سکاکی، «المثل السائر» ابن اثیر، «الایضاح» خطیب قزوینی و «مطول» تفتازانی را نام می‌برد که همگی به زبان عربی نگارش یافته‌اند. مؤلف، در کنار این آثار که به صورت خاص در باب بلاغت تألیف شده‌اند، مواردی چون «الموازنه» «ابن ابی تمام» و «البختری» و کتاب «الوسیطه» را ذکر می‌کند که به طور مستقل به مباحث بلاغت نپرداخته‌اند اما مباحث بلاغی در آنها مطرح شده است. «دکتر شفیعی کدکنی» در باب دسته دوم، به کتاب «التشبیهات» ابن ابی‌عون، «دیوان المعانی» ابوهلال عسکری، «فصول التماثل» ابن معتر، رصف اللأل فی وصف الهلال» سیوطی و... اشاره می‌کند. در زبان فارسی نیز از دسته اول، تنها آثار موجود، «ترجمان البلاغه» رادویانی، «حدایق السحر» رشید و طواط، «المعجم فی معاییر اشعار - العجم» شمس قیس رازی و از دسته دوم «انیس العشاق» شرف‌الدین رامی، «ارمغان» آصفی و «فرهنگ مترادفات» صاحب آندراج را نام می‌برد. (شفیعی کدکنی ۱۳۷۲: ۱۵۴-۱۶۲)

اثر «محمد بن علی ناموس خوارى» را نمی‌توان با قطع و یقین در هیچ‌یک از این دسته‌ها قرار داد؛ زیرا شیوه کار او به هیچ‌کدام نمی‌ماند و اگر نخواهیم به دسته سوم قایل باشیم، ضمن اندکی چشم پوشی می‌توان «جلالیه در علم مکاتبه» را در کنار دسته اول در خیل آثاری به

شمار آوريم که به صورت پراکنده به مباحث بلاغی پرداخته‌اند. «محمدبن علی ناموس خوارى» مباحث بلاغی را به عنوان درآمدی برای کار دبیری و کتابت برمی‌شمرد و در این باره، اساس کار خویش را بر علم «معانی» می‌گذارد و بخش اول تألیف خویش را به مباحثی چون اقسام جمله، اغراض خبر و انشاء، ایجاز، اطناب و تعاریف بلاغت اختصاص می‌دهد و در بخش دوم به بیان عملی مباحث بخش اول در قالب نامه، صدرنامه و مثال می‌پردازد.

نگاهی به نوشته‌هایی که در آنها تاریخ ادبیات ایران مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است - به ویژه آثاری که با توجه به شیوه‌ها و نظریه‌های علمی‌تری نسبت به تذکره‌های کلی‌گویی و اغلب افسانه ساز پیشین نوشته شده است - مانند دوره «تاریخ ادبیات در ایران» از «استاد ذبیح‌الله صفا» کافی است تا آثار بلاغی در زبان فارسی را جزوی از تاریخ ادبیات ایران بدانیم و بپذیریم که پژوهش در آثاری از این دست، علاوه بر آنکه از نظر آگاهی یافتن بر دگراندیشیهای بلاغی حائز اهمیت است، از نظر اشراف بر تاریخ ادبیات فارسی هم بی‌فایده نیست. دست کم آن که آثار بلاغی، برگهایی از تاریخ ادبیات پر فراز و فرود این سرزمین است و «جلالیه در علم مکاتبه» هم در این اوراق جلوه و جمالی دارد که نمی‌توان بی‌حظی از مشاهده، از آن گذشت. در پژوهش حاضر برآنیم تا ضمن طرح دیدگاه‌های بلاغی مطرح شده در «جلالیه در علم مکاتبه» و مقایسه آنها با نظرات علمای علم بلاغت قبل از مؤلف، میزان تأثیرپذیری وی و نیز تفاوت‌های دیدگاه او را در باب بلاغت عرضه نماییم.

مشخصات نسخ

در حال حاضر سه نسخه از تألیف «خوارى» وجود دارد که مشخصات آنها در فهرست نسخ چنین آمده است:

الف) ۲۰۰۷۹- توبینگن ۳۵۱۲/۱ Or: نوشته (ع ۱ ج، ۱۰۷ برگ، که فیلم آن به شماره ۱۱۹۱ در دانشگاه تهران موجود است. (منزوی ج ۳: ۱۳۵۰: ۲۰۸۹)

ب) ۲۰۱۶۹- تهران، ادبیات ۱۹۴/۲ حکمت، ۹۴ برگ (منزوی ج ۳: ۱۳۵۰: ۲۰۹۷)

ج) ۲۰۱۷۰ - پاریس P.۲۱۸: نستعلیق، ۱۶۱ گ که فیلم آن به شماره ۱۳۳۰ در دانشگاه تهران موجود است (همان)

در پایان نسخه «ب» از سال ۷۰۸ هـ ق یاد شده است. در پایان نسخه «ج» «زکریا بن عوض»، کاتب نسخه تاریخ ۶۵۶ هـ ق (!) را برای کتابت آورده است.

محمد بن على ناموس خوارى

«محمد خوارى»، اهل خوار بيهق از منشیان اوایل قرن هشتم دربار ایلخانان مغول به ویژه «اولجایتو» است. علی‌رغم جستجو در منابع گوناگون، هیچ گونه اطلاعی از او به دست نیامد. تنها با توجه به آثار و نام ممدوحانش که در آثار وی آمده، می‌توان دانست که وی در خدمت دو تن از فرزندان «وجیه‌الدین زنگی» (متوفی ۶۸۵ ه. ق) به انشاء و کتابت مشغول بوده است. آثار «محمد بن علی ناموس خوارى» عبارتند از: «جلالیه در علم مکاتبه»، «حدایق الوثائق» که بین سالهای ۷۰۸ تا ۷۱۶ به نام «بهاء‌الدین زکریابن وجیه‌الدین زنگی» نوشته شده است، «الحکمه فی الادعیه و الموعظه للامه»: کتابی است در دعا و شرایط و آداب آن که مؤلف آن را به نام «خواجه علاء‌الدین محمد بن عماد‌الدین محمد بن تاج‌الدین محمود زنگی بن طاهر فریومدی» نگاشته است، «روضه المتکلمین و جنه المترسلین» که مشتمل بر دو قسم است: قسم اول؛ مخاطبات الفاظ و کلمات. قسم دوم؛ مناشر.

مؤلف در سایه حمایت این خاندان که در عصر ایلخانی، عهده دار امور دیوانی خراسان بوده‌اند به انشا و احیاناً استیفا – با توجه به نمونه نامه‌های صادر شده از دیوان استیفا در تألیف او یعنی «جلالیه در علم مکاتبه» – اشتغال داشته است.

نام و نسبت ممدوح «خوارى» در کتاب «جلالیه در علم مکاتبه» به صورتهای گوناگون ثبت گردیده است. در آغاز نسخه «الف» نام ممدوح «جلال‌الحق والدین، وجیه‌الاسلام و المسلمین، ابویزید زنگی بن طاهر فریومدی» آمده است و در پایان همین نسخه بصورت «خواجه جلال‌الدین، ابویزید ابن‌الصاحب‌الشهید، وجیه‌الحق و الدین، زنگی بن‌الصاحب‌السعید، خواجه عز‌الحق و الدین، طاهر‌الفریومدی» نوشته شده است. در آغاز نسخه «ب» ۱۹۴، به جای «ابو یزید» نگاشته شده است و در پایان نیز به صورت «خواجه وجیه‌الحق والدین، جلال‌الاسلام و المسلمین، محمد بن‌الصاحب‌الاعظم، خواجه جلال‌الدین، ابویزید بن‌الصاحب‌الشهید، وجیه‌الحق والدین، زنگی بن‌الصاحب‌السعید، خواجه عز‌الحق والدین، طاهر فریومدی» آمده است. در آغاز نسخه «ج» به جای «فریومدی»، «الفریومدی» ثبت گردیده و در پایان این نسخه نیز نامی از ممدوح برده نشده است. صرف نظر از اختلافات جزئی نام ممدوح «جلال‌الدین ابویزید زنگی فریومدی» فرزند «وجیه‌الدین زنگی» است که علاوه بر اثر «محمد خوارى» در ذیل «مجمع‌الانساب» نیز آمده است. خاندان زنگی از بزرگان خراسان بودند که به وزارت و استیفا اشتغال داشتند. «محمد خوارى» در پایان نسخه «ب» آرزو می‌کند که تألیفش مقبول نظر مخدوم – «جلال‌الدین ابویزید» – و مخدوم زاده – «محمد بن جلال‌الدین ابویزید» – واقع شود.

ناموس خوارى و بلاغت

«ناموس خوارى» پژوهشگر مسائل بلاغى نيست و قصد تاليف اثرى بلاغى را نداشته و توجه وي به مسائل بلاغت تنها به واسطه ارتباط اين مسائل با مباحث كتابت است. لذا تأمل بر آنچه وي در اين كتاب مطرح کرده از اين نظر حايز اهميت است که نشان مى‌دهد کدام يك از مباحث علم معانى به جهت امر كتابت مورد استفاده و تحقيق بوده است. وي اثر خود را در دو بخش رسائى علمى و رسائى عملى عرضه کرده است. در بخش اول به مباحث نظرى درباره كتابت و شرايط و اسباب لازم، جهت كسب مهارت در اين فن پرداخته و در بخش دوم نامه‌هايى در زمينه‌هاى مختلف بيان کرده که در واقع اين بخش تبين صورت عملى مباحث بخش اول است.

مؤلف، کلام را از آن وجه که از معانى قائم به ذات کاتب خبر مى‌دهد، موضوع علم ترسل مى‌شمارد و بلاغت، فصاحت، اطباب، ايجاز، سلاست، رکاکت، رزانت، ترصيع، تجنيس و استعاره را از عوارض اين کلام بيان مى‌کند. «ناموس خوارى» متأثر از نگاه ارسطويى، کتابت را حاصل علل چهارگانه بر مى‌شمارد. به اعتقاد «ارسطو» در هر سيوروت و حرکت چهار گونه علت دخيل است: علت فاعلى، علت مادى، علت صورتى و علت غايى. (ارسطو، ۱۳۵۷: ۴۰). «خوارى» نيز متأثر از چنين عقیده‌اى، کاتب را علت فاعلى، کلام را علت مادى، كيفيت تركيب و ترتيب نامه را علت صورتى و خبر دادن از معانى نهفته در ضمير کاتب را علت غايى کتابت مى‌شمارد. (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۶a) مقصود او از کلام، لفظى است که به مطابقه، تضمّن و يا التزام بر معنى مورد نظر دلالت کند. در بحث مطابقه، تمام مفهوم لفظ اراده مى‌شود و در تضمّن برخى از آن و در التزام لازم معنای الفاظ مراد و مقصود کاتب مى‌باشد. (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: b: ۱۳) اما به طور کلی آنچه از کلام به کار رفته در ترسل مطلوب و مقصود است، فصاحت و بلاغت و دورى از کلمات مضطرب و معلق و در کنار آن زود فهم بودن و لذت يافتن شنونده مى‌باشد و معرفت بدین قواعد منوط بر شناخت فصاحت و بلاغت است.

خبر و انشاء

مؤلف در فصل چهارم رساله علمى خویش به بيان علت غايى کتابت - با خبر ساختن مکتوب اليه از معنای قائم به ذات کاتب است - مى‌پردازد. بيان اين معنا به دو قسم خبر و طلب صورت مى‌گيرد. در اين باره جمله‌اى از «عيون الاخبار» از زبان «خسرو پرويز» خطاب به کاتبش نقل

می‌کند - این جمله عیناً در کتاب «ادب‌الکاتب» بس نیز آورده شده است. (ابن قتیبه دینوری ۱۹۵۸: ۱۶-۱۵) که در آن، «خسرو پرویز» برای سخن ویژگی‌هایی چهارگانه قائل می‌شود: ۱- پرسش از چیزی ۲- طلب چیزی ۳- امر به چیزی ۴- خبر دادن از چیزی (محمد بن علی ناموس خوارى، ۷۴۲: b: ۳۱) که می‌توان این موارد را با تقسیم بندی مورد نظر بلاغیون از جمله به خبری و انشایی مطابق دانست. در تقسیم بندی خسرو پرویز اقسام انشایی آن به پرسشی، طلبی و امری منقسم گردیده است و کاتب را به استواری در هنگام امر، روشنگری در وقت سؤال، نرمی در زمان طلب و جستن حقیقت در هنگام خبر، مقید می‌سازد.

با این مبحث، «ناموس خوارى» به جمله خبری و طلبی [انشایی] وارد می‌شود و وقوف به مواضع طلب و خبر و احوالی که در فن خبر بر مسند و مسندالیه - از حذف و اثبات و تعریف و تنکیر، تخصیص یا غیر تخصیص، تقدیم و تأخیر جاری می‌شود، برای کاتب ضروری می‌شمارد. علاوه بر این بررسی احوال خبر از جنبه قوانین عربی همچون مفرد یا جمله بودن خبر، منکر یا معرف بودن، مقید یا غیر مقید بودن، مقدم یا مؤخر بودن، داشتن یا نداشتن لام ابتدا، ان مشبهه و لام قسم و نون تاکید را نیز لازم می‌داند و در ضمن از کاتب می‌خواهد که به چگونگی کاربرد این اصول در دو حوزه جد و هزل وقوف یابد. (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 32a) «خوارى» درباره موارد گفته شده، تنها به ذکر عناوین احوال خبر اکتفا کرده و هیچ شرح و توضیح و یا مثالی جهت تبیین مطالب نمی‌آورد.

در ادامه بحث خبر و طلب، طریقه بیان و کتابت کاتب را به مقام و مرتبه او نسبت به مکتوب الیه منوط می‌داند و بر این اساس مراسلات را در صورتی که کاتب بزرگتر از مکتوب الیه باشد؛ «امثله» و در صورت برابری با مکتوب الیه در شأن و مقام؛ «خوانیات» و در صورت کمتر و کهنتر بودن از مکتوب الیه؛ «صدرنامه» می‌خواند که در «امثله»، امر استخبار طلب و در «خوانیات»، استخبار اخبار طلب و در «صدرنامه» ها، طلب اخبار می‌آید. در تمامی این موارد فرد فروتر باید شأن مقام برتر را رعایت کرده و امر یا استخباری که در آن هم چون اکتفاء انتظار پاسخ باشد، ننماید و در این باره با استناد به جمله‌ای از «فضل بن ربیع» امر و استخبار از اکابر را احمقانه خوانده است. (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۳a) وی مبحث خبر و طلب را با شرح و توضیح جمله «خسرو پرویز» خطاب به کاتب خویش بسط می‌دهد.

از جمله شرایطی که «خوارى» برای جمله امری بر می‌شمرد و در دیگر کتب بلاغی تا آنجا که جستجو شد یافت نشد، این است که کاتب را از استعمال مجاز، کنایه، استعاره،

اشتراکات معنوی و لفظی و امثال این معنی که موجب خلل در فهم معانی است بر حذر می‌دارد (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 34a) و شاید بپراه نباشد اگر علت این عقیده را چنین استدلال کنیم که برای مؤلف در حوزه کتابت آن چه اهمیت دارد، رساندن پیام و معنای نهفته در خاطر و ضمیر کاتب است و کاربرد این دسته عناصر چون استعاره و کنایه و ... دریافت پیام را با خلل و کج فهمی همراه می‌سازد و به عبارت بهتر- مرتبط با حوزه معانی - تعقید معنایی پدید می‌آورد که از عیوب فصاحت به شمار رفته و همان طور که «جرجانی» نیز اذعان دارد چون مخاطب را نیازمند به چاره‌جویی و انحراف از شیوه مرسوم جهت دست یافتن به غرض متکلم می‌کند امری مذموم و ناپسند است. (جرجانی [بی تا]: ۱۶۲) در امر، آنجا که نیازمند تریب و ترساندن است، ایجاز و در ترغیب، اطناب امر را توصیه می‌کند و در قبال فروتران، تریب و در خطاب به اوساط، تریب و ترغیب و در برابر خواص، ترغیب را اولی می‌داند و به طور کلی پاسخ مؤلف به چرایی اطناب و ایجاز متقدمان در همین اغراض ترغیب و تریب خلاصه شده است و استدلال مؤلف در ارباب بودن امر موجز این است که چون مخاطب بی بصیرت، خطاب و القاب و ادعیه و حکایت و امر را به لفظ موجز و مختصر ببیند، متوجه کم توجهی کاتب به خویشتن شده و در پی غلبه قهر و چیرگی قدرت کاتب بر دل او، اوامر و نواهی خواسته شده را گردن می‌نهد. (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 34a)

مؤلف در این باره مثالهایی نیکو از بزرگان، حاکمان و کاتبان مختلف چون حضرت «امیرالمؤمنین» (ع)، «عمر بن عبدالعزیز»، «هارون الرشید»، «عبدالرحمن سفیانی»، «صاحب بن عبّاد»، «قتیبه بن مسلم بن عبدالملک» آورده است.

از دیگر نوآوریهای «ناموس خوارى» در حوزه انشاء - و البته متأثر از زبان عربی - ایضاح در سؤال و توضیحاتی است که در شرح آن می‌آورد، از آنجا که سؤال در عربی با ادات پرسشی هل، کم، کیف و ... صورت می‌گیرد، مؤلف از کاتب می‌خواهد که به معانی حروف استفهام و تفاوت میان آنها آگاهی داشته باشد زیرا خوب سؤال پرسیدن، خود نیمی از علم است. (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 35a)

مؤلف پس از بحث در اقسام جمله و معرفی جمله خبری و انشایی و قابلیت صدق و کذب در جملات خبری به شیوه علمای معانی، فواید خبر را این گونه برمی‌شمرد: ۱- آگاه گردانیدن مخاطب به آن چه صاحب خبر بدان آگاه است. ۲- آگاه ساختن مخاطب به آگاهی و مطلع بودن متکلم و در هر مورد برای تفهیم بهتر مثالی می‌آورد و مورد اول را «فایده خبر» و مورد دوم را

«لازم فايده خبر» مى واند. (محمدبن على ناموس خوارى، ۷۴۲: ۳۹a) در اين جا علاوه بر مثالهاى مرسوم، مثالهاى خاصّ كتاب نيز مى آورد از جمله به عبارات مستعمل در نامه ها اشاره کرده و درباره آنها توضيح مى دهد، براى مثال وى معتقد است که عبارت «اشتياق بيش از آنست که در شرح و بيان آيد» (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹a)؛ اشاره به عدم علم کاتب به خبر است و از آنجا که علم کاتب بدان خبر محيط نيست، پس از آن خبر نمى دهد (فايده خبر) و نيز جمله «ضمير منير خداوندى بنده را از اطناب در اين باب مستغنى دارد» (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹a)؛ اشاره به علم مکتوب آليه به حقيقت خبر است و نيز زمانى که مکتوب آليه خطاب به کاتب مى نويسد: «خطاب شريف رسيد» (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹a) يا «احوالى که نموده به تحقيق پيوست» (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹a) و ... همگى بيانگر وقوف مکتوب آليه بر خبر و در نتيجه «لازم فايده خبر» است.

«ناموس خوارى» در ادامه اين سخن، خبر را بسته به رد يا قبول آن از سوى مکتوب آليه به خبر صرف، تاکيدى و انکارى تقسيم مى نمايد. چنانچه مکتوب آليه را بر خبرى که کاتب مى نويسد، انکارى نبوده و به سمع قبول و به دور از هر گونه ترديد، پذيراي آن شود «خبر صرف» و اگر مکتوب آليه نسبت به خبر منکر باشد، بسته به درجه انکار او به تاکيد نياز مى آيد «خبر انکارى» مى نامد. مؤلف جهت تبين بهتر اين نوع خبر، آياتى از قرآن کریم را شاهد مى آورد که در اين آيات خداوند بسته به ميزان انکار منکرين به تاکيد پرداخته است: «اذ ارسلنا اليهم اثنتين فكدبوهما فعزنا بثالث فقالوا انا اليكم لمرسلون» (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹b) که کاربرد کلمه «ان» تاکيدى است در مقابل انکار مخالفان و چون بار ديگر منکران گفتند: «ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شىء ان انتم الا تكذبون»، «قالوا ربنا يعلم انا اليكم لمرسلون» چون به سه تاکيد انکار کردند خداوند نيز در جواب سه تاکيد ذکر کرد: اول «ربنا يعلم»، دوم لفظ «ان» سوم حرف «لام» تاکيد در «لمرسلون». (محمدبن على ناموس خوارى ۷۴۲: ۳۹b)

از ديگر شرايطی که «خسرو پرويز» براى جمله طلبی، خطاب به کاتب خويش گفته بود «نرمى کردن در طلب» بود. «ناموس خوارى» اين نرمى را شامل حسن خلق، لطافت و سلاست عبارت مى داند و از موارد جالب توجه در اين مبحث، طرح آرايه «حسن طلب» علم بدیع است و مؤلف گفته است که سؤال نبايد به تصريح باشد بلکه همراه با کنيايه لطف باشد و ضمن طلب نیکو، مدح را نيز در برداشته باشد و در اين باره بيتى از «متنبى» را مثال آورده که

ضمن رعایت شرایط حسن طلب، در آوردن مدح کوتاهی کرده است :

ابا المسک هل فى الكاس فضل اناله فائى اغنى منذ حین و تشرب
(متنبی ۱۳۸۸: ۳۸۹)

در ادامه جملاتی منظوم و منثور در حسن طلب به زبان عربی می‌آورد. یکی از آنها چنین است که «خالد برمکی»، با تیر و کمانی در دست، در صحرا در طلب شکار می‌گشت. اعرابی‌ای بر او گذر کرد و چنین گفت:

و قوسک فيه الجود و الوتر الندى و سهمک فيه الفوز فاقتل به فقري(۳)
مضمون آنچه مؤلف درباره جمله خبری و انشایی آورده با تغییراتی در کتب بلاغت قبل از او آورده شده است. «سکاکى» با اذعان به قابلیت صدق و کذب جمله خبری، فایده و لازم فایده خبر را همانند توضیحات «ناموس خوارى» تعریف می‌کند. مؤلف «جلالیه در علم مکاتبه» در تقسیم خبر بسته به رد یا قبول مخاطب در محتوا نیز - صرف نظر از اختلاف در عناوین - با تعریف «سکاکى» هماهنگی دارد. «سکاکى» جمله بی نیاز از تأکید را «ابتدایی» و جمله‌ای را که در آن تلاش بر دفع تحیر و شک مخاطب است «جمله خبری طلبی» و جمله‌ای که مخاطب آن منکر گفتار متکلم است «جمله انکاری» خوانده است و جمله «والله انى لصادق» را شاهد آورده است (سکاکى : ۱۷۱) «خطیب قزوینی» نیز ضمن اشاره به «فایده خبر» در مورد مخاطب خالی الذهن و «لازم فایده خبر» در مورد مخاطب آگاه به حکم، به توضیح خبر ابتدایی، طلبی و انکاری می‌پردازد و آیه «قالوا انا الیکم لمرسلون» را شاهد می‌آورد. (خطیب قزوینی [بی تا]: ۱۳-۱۴)

فصاحت

فصاحت را به شیوایی در سخن و گشاده‌زبانی تعبیر کرده‌اند و در کتب غیر بلاغی چون «قابوس نامه» و «چهار مقاله» جزو شرایط لازم فن دبیری به حساب آمده است. در باب سی و نهم «قابوس نامه»، «عنصر المعالی» به فرزند خود گوشزد می‌کند که در صورت دبیری باید بر سخن گفتن قادر باشد. (عنصر المعالی و شمگیر ۱۳۶۸: ۱۵۲)

«سکاکى» فصاحت را به دو بخش تقسیم کرده است: بخشی را به لفظ و بخشی را به معنی راجع می‌داند؛ کاربرد کلمه در زبان فصحای عرب، رعایت قوانین زبان و دوری از خطای عامه و تنافر و تعقید کلام را از شرایط لفظ فصیح و خلوص از تعقید را ویژگی معنایی کلام فصیح می‌شمارد. «خطیب قزوینی» فصاحت را ویژگی کلمه، کلام و متکلم می‌داند و در دو حوزه کلمه

و کلام آن را بررسی می‌نماید و دوری از تنافر حروف، غرابت لفظ و مخالفت قیاس لغوی و کراهت سمع را از شرایط کلمه فصیح و دوری از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید معنا را از ویژگی‌های کلام فصیح بیان می‌کند. در بحث تنافر کلمات، دو بیت «جاحظ» و «ابی تمام» را که مرسوم علمای معانی در تنافر حروف هستند مثال می‌آورد که در هر دو به واسطه کاربرد حروف متنافر، تلفظ بیابایی واژگان، سخت و ثقیل گشته است، (خطیب‌قزوینی [بی تا]: ۴ و ۵) نظرات ابن رشیق قیروانی نیز در شرایط فصاحت با «خطیب قزوینی» مشابهت دارد. (ابن رشیق قیروانی ۱۹۷۲: ۲۶۴) «ناموس خوارمی» فصاحت را پاکیزه گردانیدن کلام از تعقید معنا دانسته تا بدان سبب معنی، زود از لفظ فهم گردد تا به واسطه تعقید، مستمع از شنیدن آن سخن متألم و متنفر نگردد. وی فصاحت را در دو حوزه مفردات حروف و مرکبات آن جاری می‌داند و در هر ساحت، شرایطی برای فصاحت بر می‌شمرد. در مفردات نظر او بر این است که کاتب تا حد امکان، ترکیباتی اختیار کند که در آنها حروف ذلاقه (ر، ل، م) و لبی (ب، م، د) به کار رفته باشد، وی در این باره با استناد به سخنی از «خلیل بن احمد» حرف عین را فصیح‌ترین و صحیح‌ترین حروف از لحاظ زنگ صدا و گوش نوازترین در شنیدار و حرف قاف را استوارترین حرف و زینت دهنده حروف می‌شمارد. در ساحت ترکیب نیز به عدم تنافر، کاربرد ترکیبات ثلاثی به عنوان متعادل‌ترین ترکیبها همراه با دو حرکت و یک سکون، اجتناب از خطای عامه (۳) و کاربرد الفاظ غریب و وحشی، ترجیح تصریح به تعریض، رعایت ایجاز و مساوات و قوانین صرف و نحو، خودداری از کاربرد الفاظ به اقتضای استحقاق مکتوب الیه و اجتناب از به کارگیری سجع و استعاره و کنایات دشوار اشاره می‌کند (محمد بن علی ناموس خوارمی ۷۴۲: ۲۸b) که به جز عدم تنافر و اجتناب از الفاظ غریب و وحشی و خطای عامه، بقیه موارد تا آنجا که جستجو شد در کتب بلاغی ذیل شرایط سخن فصیح ذکر نگردیده و گویا این شرایط از مواردی است که از نظر مؤلف جهت امر کتابت ضروری می‌نموده است. به دلیل توجه مؤلف و انس او با کتب بلاغی به‌ویژه «مفتاح العلوم» بعید می‌نماید که او از سایر شرایط لازم جهت فصاحت غافل مانده باشد، چه بسا مؤلف ضمن پذیرش دیدگاه‌های اهل بلاغت، آنچه را که خود در امر کتابت ضروری می‌دانسته به موارد مد نظر علمای بلاغت افزوده است. در این میان نکته شایان توجه، شواهد و مثالهایی است که مؤلف در مواردی که با دیدگاه علمای بلاغت هم‌عقیده بوده، شواهد معمول و مرسوم کتب بلاغی را ذکر کرده و در موارد غیر مشابه و دیدگاه‌های شخصی از آوردن مثال و شاهد خودداری کرده است. از جمله شواهد او در «اجتناب از به کارگیری ترکیبات متنافر»، دو بیت

«جاحظ» و «ابى تمام» است که در اکثر کتب بلاغى ذیل این مورد آمده اند:

و قبر حرب بمكانٍ فقيرٍ و ليس قرب قبر حرب قبر (خطیب قزوینى بی تا: ۵)
 کریم متی امدحه امدحه و الوری جمیعاً و مهما لمته لمته وحدی (ابوتمام ۱۴۲۱: ۳۱۸)
 مؤلف در حوزه فصاحت، علاوه بر حروف و واژگان به حرکات نیز توجه دارد که خود بیانگر
 تأثر او از زبان عربی است و در حوزه فصاحت حرکتی، دو حرکت همراه با یک سکون در ترکیب
 ثلاثی و سه حرکت همراه با یک سکون در ترکیب رباعی از جمله آنها است (محمدبن علی
 ناموس خوارى ۷۴۲: 28a).

«خوارى» غلط مشهور را به درست نامشهور ترجیح داده است و پیرو همین اندیشه، علی
 رغم تأکید بر مراعات قوانین صرف و نحو، اهمال آن قواعد را در مواقعی که رعایت آنها، کلام را
 از رونق و زینت خارج می کند جایز می شمارد و البته این نوع اهمال را، در زبان فارسی ممکن
 می داند نه زبان عربی. در اجتناب از غریب نویسی به سخنی از «خالدبن صفوان» استناد می کند
 که از نظر او بهترین کلام، آن است که برای بدوی، نا آشنا نباشد و ادای آن برای روستایی،
 دشوار نباشد. (محمدبن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 28b) اجتناب از کاربرد واژگان غریب را بلغایی
 چون «سکاکى» (سکاکى ۱۹۸۷: ۴۱۶)، «خطیب قزوینى» (خطیب قزوینى [بی تا]: ۴-۵) «ابن
 رشیق قیروانى» (ابن رشیق قیروانى ۱۹۷۲: ۴۱۶) و در بحثی موفاتر «شمس قیس رازى» (رازى
 ۱۳۶۰: ۴۳۷) آورده اند. «شمس قیس رازى» لغات درى مهجور الاستعمال و کلمات تازى غریب
 در محاورات فارسی را با مثالهایی فراوان و ذکر عیب آنها در ذیل این مبحث آورده است. در
 «قابوس نامه» نیز مؤلف مخاطب خویش را از آوردن لفظ غیر معروف بر حذر داشته
 است. (عنصرالمعالی وشمگیر ۱۳۶۸: ۱۵۲) «ناموس خوارى» در این باره هیچ گونه شاهدهی ذکر
 نمی کند.

«محمد خوارى» در اجتناب از کاربرد استعاره متکلف بیثی از «ابوتمام» را به نقد می گذارد:
 لا تسقنى ماء الملام فأننى صبّ استعذبت ماء بکائی (ابوتمام ۱۴۲۱: ۲۱)
 و معتقدست که جمله «لا تسقنى ماء الملام» استعاره ایست خنک و مجازيست بی نمک که
 اگر شاعر به جای آن، جمله «لا تلمنى» را به کار می برد، فصاحت او با لذات همراه می شد.
 (محمدبن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 29b)

بلاغت

بلاغت در لغت، چیره‌زبانی و زبان‌آوری و در اصطلاح، رسیدن به مرتبه‌ی منتهای کمال در ایراد کلام به مقتضای حال معنا شده است. بلاغت از عناصر مهم و تعیین‌کننده در موضوعات ادبی دوران جاهلی به‌شمار می‌رفت و شعرا و خطبای عرب بدان توجهی وافر داشته و در این میدان گوی سبقت از همگان ربوده بودند.

عالمان بلاغت تعاریف متفاوتی از آن داشته‌اند؛ تعریف سخن بلیغ در «العمده»، این‌گونه آمده است که آغاز سخن بر پایانش دلالت کند و پایان نیز با آغاز پیوند داشته باشد و تعریفی دیگر بهترین سخن را سخنی می‌داند که اندک باشد و دلالتگر، ایجازش نیکو باشد و مجازش اندک و آغاز و انجامش متناسب. در تعریفی دیگر، بلاغت، ایجازی بیان شده که از روی عجز نباشد و اطنابی که از روی اشتباه نباشد. (ابن رشیق قیروانی ۱۹۷۲: ۲۴۲ - ۲۴۵) و «سکاکي» بررسی ویژگیهای ترکیبهای مختلف عبارات و معانی که افاده می‌کنند و زیباییهای ناشی از آنرا به بلاغت تعبیر می‌کند تا با آگاهی یافتن از آن، در آوردن کلام به مقتضای حال و مقام دچار اشتباه نگردیم. (سکاکي ۱۹۸۷: ۷۰) «خطیب قزوینی» بلاغت را آوردن کلام به اقتضای حال، همراه با فصاحت آن معنی می‌نماید. (خطیب قزوینی [بی تا]: ۱۹ - ۲۱) از تعابیر «جرجانی» در «دلایل الاعجاز» می‌توان چنین استنباط کرد که بلاغت، آوردن کلام به اقتضای علم نحو و پای بندی به اصول و قواعد آن است. (جرجانی [بی تا]: ۶۴)

«خوارى» بلاغت را چنین تعریف می‌کند که متکلم از معانی مضمحل در خاطر خویش به کلامی فصیح تعبیر کند و به قوت فصاحت به منتهای مراد خویش دست یابد. از این تعریف مشخص می‌شود که در نظر «ناموس خوارى» فصاحت پایه و اساس بلاغت است و برخلاف برخی بلغا که فصاحت را مربوط به لفظ و بلاغت را راجع به معنا می‌دانستند، متفاوت می‌باشد.

«ناموس خوارى» در ادامه به ذکر تعاریف مختلف بلاغت از سوی اهل بلاغت و صاحب نظران گوناگون می‌پردازد که اساس هر یک از این تعاریف بر یکی از فروع علم معانی بنا شده است که مواردی از آن تعریفها ذکر می‌گردد:

- در تعریفی بلاغت، شناخت مواضع «فصل و وصل» بیان شده است (محمدبن‌علی‌ناموس خوارى ۱۴۲: 14a) که این تعریف بعینه در برخی آثار بلاغی دیگر آمده است. (ابن رشیق قیروانی ۱۹۷۲: ۲۴۴ و خطیب قزوینی ۱۳۶۳: ۸۶)

- «بلاغت ایجازی است که از روی عجز نباشد و اطنابی که از روی اشتباه نباشد». (محمدبن-

- علی ناموس خوارى (27b:۷۴۲) . که این تعریف در (ابن رشیق قیروانى ۱۹۷۲: ۲۴۲ و جاحظ [بى تا]: ۵۴) آمده است.
- «بلاغت وصفی است که عامه مردم آنرا بفهمند و خواص آنرا بیسندند. (محمد بن علی ناموس خوارى 27b:۷۴۲) . این تعریف را «ابن رشیق قیروانى» در «العمده» آورده است. (ابن رشیق - قیروانى ۱۹۷۲: ۲۴۲)
- «بهترین کلامی است که ایجازش نیکو و مجازش اندک و صدر و عجزش متناسب» باشد . (محمد بن علی ناموس خوارى 27b:۷۴۲) . که معادل تعریفی است که «ابن رشیق قیروانى» در «العمده» (ابن رشیق قیروانى ۱۹۷۲: ۲۴۶) آورده است .
- بلیغ کسی است که از الفاظ، شکوفه ها واز معانی، میوه های آنها را می چیند. (محمد بن علی - ناموس خوارى 27b:۷۴۲) . که معادل تعریفی است که «ابن رشیق قیروانى» در «العمده» (ابن رشیق قیروانى ۱۹۷۲: ۲۴۶) ذکر کرده است.
- «بلاغت، گرد آمدن آلت بلاغت است و آن بدین گونه است که خطیب استوار دل، ثابت - الجوارح، کم نگاه و انتخابگر لفظ باشد. سرور قوم به زبان غلام و بنده سخن نگوید و پادشاه به کلام بازاریان تکلم نکند...» (محمد بن علی ناموس خوارى 27b:۷۴۲) این تعریف را بعینه «جاحظ» آورده است. (جاحظ [بى تا]: ۵۲) «ناموس خوارى» به نمونه‌ای از نظر اهل بلاغت اشاره می‌نماید که مطابق آن فصاحت به لفظ و بلاغت به معنی، متعلق است. برخی از عالمان بلاغی نیز پس از برشمردن ویژگیهای فصاحت و بلاغت به چنین اعتقادی اذعان نموده اند، اما مؤلف کتاب «اصول علم بلاغت» این عقیده را که فصاحت ذاتی لفظ است، مردود می - شمرد و چنین استدلال می‌کند که اگر فصاحت ذاتی لفظ باشد هیچ‌گاه لفظ مزبور از ذاتی خود جدا نخواهد گردید، زیرا ذاتی چیزی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند و دیگر اینکه معنای بلیغ باید در لفظ تجلی پیدا کند. (رضا نژاد ۱۳۶۷: ۱۱)
- بلاغت، همیشه مجموع سه علم معانی، بیان و بدیع شمره شده است. اما همانطور که ملاحظه می‌شود و در تعریفهای نقل شده از اثر «ناموس خوارى» - به‌ویژه تعریف مورد نظر او - علم بدیع و به خصوص بیان دیده نمی‌شود و از آنجا که در جای جای بخش علمی اثر خویش از «مفتاح‌العلوم» نام می‌برد، بعید می‌نماید که تعریف «سکاکى» را از بلاغت که هر دو حوزه معانی و بیان را شامل می‌شود. (سکاکى ۱۹۸۷: ۴۱۶) ندیده باشد.
- شاید بتوان علت را در این نکته دانست که «خوارى» تمام تئوریهای علمی خویش در امر

کتابت را برای راهنمایی کتّاب می‌نویسد و از آنجا که وضوح و صراحت و وقوف سریع و آسان به مضمون نامه و منظور کاتب از شرایط اصلی کتابت است و به عبارتی جهت‌گیری پیام به سوی موضوع پیام است (صفوی ۱۳۸۰: ۳۲) و تمسک به شاخه‌های علم بیان او را از بیان مقصود دور می‌کند، از این رو «خواری» در رساله علمی خویش به صنایع تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و آرایه‌های بدیعی وارد نمی‌شود و البته خود نیز در جایی اشاره می‌کند که کاربرد صنعت‌های بیانی موجب اخلال در فهم می‌گردد. (ناموس خواری 32a: 742) زیرا او معتقد است که عرصه میدان بلاغت به واسطه مراعات صنعت تنگ می‌گردد و لطافت قریحه و طبع به واسطه محافظت استعاره و کنایه متکلف، به کلی باطل می‌شود و در پی همین نگرش است که به بیت «بوتّمَام» (لاتسقنی...) ایراد گرفته است. (ناموس خواری 32a: 742)

وصل و فصل

وصل را عطف برخی جمله‌ها و فصل را ترک عطف به اقتضای بلاغت بیان کرده‌اند و درک مواضع عطف و عدم نیازمند ذوقی صحیح و طبعی سلیم در فهم کلام و درک اسرار آن است. در وصف اهمّیت فصل و فصل همین بس که شناخت مواضع آنها را با بلاغت برابر دانسته‌اند. (خطیب‌قزوینی [بی تا]: ۸۶)

اهل بلاغت در شناساندن مواضع فصل و وصل دو جنبه دستوری و معنایی را مد نظر داشته‌اند. از جمله این موارد اشتراک در نقش است و دو جمله‌ای را که از نقش نحوی یکسانی برخوردارند با حرف عطف به همدیگر وصل کرده‌اند و نیز آن‌گاه که قصد داشته‌اند بیان کنند که فصل جمله دوم بعد از جمله اول صورت گرفته، جمله دوم را به جمله اول وصل کرده‌اند، اما آن‌گاه که جمله دوم در حکم جمله اول مشترک نبوده، دو جمله را از هم جدا ساخته‌اند و نیز آنجا که بین دو جمله، کمال اتصال یا کمال انقطاع بوده، نیازی به اتصال جملات ندیده و آنها را از هم جدا ساخته‌اند و کمال اتصال را در مواردی دانسته‌اند که جمله دوم به منزله تأکید، بدل یا تفسیر و تبیینی از جمله اول باشد. در تمامی این مواضع برای پرهیز از اطاله سخن از ذکر شواهد لازم خودداری شد.

«ناموس خواری» نیز جهت اذعان جایگاه فصل و وصل با استناد به نظر بلغا، معرفت مواضع فصل و وصل را با بلاغت مساوی داشته و به کمال اتصال و کمال انقطاع اشاره می‌نماید. وی معتقد است آنجا که جمله دوم به منزله تأکید جمله اول است در بین جمله‌ها کمال اتصال وجود

دارد و در مواردی که بین دو جمله بُعد و انقطاعی باشد و آن‌گاه که کاتب در پی حکایتی، حکایتی دیگر آغاز کند که با هم نزدیکی معنایی نداشته باشند، جدا ساختن دو حکایت لازم است. (محمد بن علی ناموس خوارى 14b:742)

آنچه در زمینه فصل در اثر «خوارى» جالب توجه است و کمتر جنبه تقلیدی دارد، بررسی مواضع آن از جنبه معنوی است. وی اعتقاد دارد که نظم سخن به دو چیز مختل می‌گردد: ۱- عدم مناسبت بین مخبر عنهما؛ مناره اسکندریه درازست و پای خرچنگ کوتاه است که برخلاف وجود مناسبت میان اوصاف «کوتاه» و «دراز» بین «مناره» و «خرچنگ» مناسبتی وجود ندارد. ۲- عدم مناسبت بین دو خبر: زید «کوتاه» و عمرو شاعر است در این جا وضع، عکس مورد قبل است و علی رغم تناسب «عمرو» و «زید» میان «کوتاه» و «شاعر» تناسبی وجود ندارد. (محمد بن علی ناموس خوارى 15b:742)

مؤلف این قضایا را به چهار قسم تقسیم می‌کند: ۱- بر حسب تناسب در هر دو مقام خبر و مخبر عنهما: زید کوتاه و عمر بلند است. ۲- عدم تناسب هر دو مقام خبر و مخبر عنهما: زید شاعر و خلیفه کوتاه است. ۳- وجود تناسب میان مخبر عنهما: زید کوتاه و خلیفه بلند است. ۴- عکس مورد سوم. (محمد بن علی ناموس خوارى، 15b:742) در پایان، تنها قسم اول را صحیح و مطابق موازین سخن دانسته و کاتب را از کاربرد سه مورد دیگر برحذر می‌دارد.

ایجاز و اطناب

ایجاز را در لغت کوتاه کردن سخن و اختصار نمودن، معنی کرده‌اند. در اصطلاح علم معانی ادای معنی بسیار در الفاظ اندک است (شمس قیس رازی ۱۳۶۰: ۳۷) و اطناب را دراز کردن و طول دادن کلام، معنی و در اصطلاح اطناب را ادای سخن به بیشتر از حد متعارف تعبیر کرده‌اند و مساوات را حد میان این دو دانسته و آنرا ادای مقصود به میزان سخنان متعارف عامه دانسته‌اند. مؤلف «چهار مقاله» ایجاز را سیاق سخن به گونه‌ای که الفاظ متابع معنی بیاید، تعریف می‌کند. (نظامی عروضی ۱۳۸۱: ۲۱)

«خطیب قزوینی»، به نقل از «سکاکى» اطناب و ایجاز را اموری نسبی می‌داند؛ که معیار تعیین آنها سنجش کلام براساس گفتار متعارف اوساط می‌باشد، ادای مقصود به لفظی کمتر از عبارات متعارف اوساط را ایجاز، عکس آنرا اطناب و ادای مقصود به لفظی برابر را مساوات می‌خواند. (خطیب قزوینی [بی تا]: ۱۰۲ و ۱۹۸) «شمس قیس رازی» به جای اصطلاح اطناب

واژه «بسط» را می‌آورد و آنرا ادای معنی در الفاظ بسیار، بیان می‌کند و استعاره و تشبیهات را از جمله «ایجاز» به‌شمار می‌آورد. وی «تلمیح» را نوعی «ایجاز قصر» نامیده که در آن الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت می‌نمایند. (شمس قیس رازی ۱۳۶۰: ۳۷۷-۳۷۸)

«ناموس خوارى» عمده کار کتابت را بر دو اصل «ایجاز» و «اطناب» موقوف دانسته و معتقد است کاتب باید پس از کمال یافتن در انواع علم بلاغت، در این دو اصل تعمق نماید؛ زیرا این دو می‌تواند عامل جذب دلها یا متنفر سازنده آنها گردد. وی نیز در تعریف ایجاز و اطناب و تعیین معیار آنها به نظر «سکاکى» استناد کرده و در ادامه از زبان «جعفر بن یحیی» اطناب مقتضی حال را ایجاز و اطناب در موضع ایجاز را درماندگی و عجز در سخن می‌خواند؛ (محمد بن علی ناموس خوارى ۱۵b: ۷۴۲) که سخن مذکور را «ابن رشیق قیروانى» نیز در «العمده» آورده است. (ابن رشیق قیروانى ۱۹۷۲: ۲۴۲) و «جاحظ» ایجاز را با بلاغت برابر دانسته است. (جاحظ [بى تا]: ۶۴)

مؤلف در ادامه به ذکر مواضع ایجاز می‌پردازد:

- ۱- شنونده به حذف در کلام آگاه باشد و به واسطه آگاهی شنونده از ذکر محذوف، بی‌نیازی حاصل شود. ۲- تنگی مجال: کسی در پهلوی دیوار می‌گذرد و دیگری که قصد آگاه کردن او را دارد از ترس فوت وقت، فقط لفظ دیوار را بگوید و تنگی وقت و ترس از دیر شدن، مجال به کار بردن فعل تحذیری (۴) را ندهد. ۳- اعتماد بر قراین عقلی که چون عقل بر ثبوت امری گواهی دهد، ثبت کردن آن، تکراری فاحش است، مانند: اتنبئون الله بما لا يعلم که اصل سخن چنین بوده است: اتنبئون الله بما لا ثبوت له ولا يعلم الله تعالى، که «لا ثبوت له» حذف شده و بر «لا يعلم» اکتفا گردیده است. ۴- اعتماد بر قراین لفظی: فكلوا مما غنمتم. ۵- تطهیر زبان از ذکر محذوف، که این حالت در مقام ذم اتفاق می‌افتد. ۶- تطهیر ذکر محذوف از زبان: که عکس مورد قبل و در مقام مدح می‌باشد و حالتی است که جلال و بزرگی محذوف به حدی است که زبان اهلیت و شایستگی جاری کردن آنرا ندارد. ۷- فراهم شدن امکان انکار ۸- در صفاتی که مختص موصوفی خاص باشند، نیازی به ذکر موصوف نیست. چنانکه می‌گوید «خالق کل شی و رازق کل حی» که این صفات جز برای خداوند نیست، لاجرم ایجاز اختیار کند. ۹- صفتی در نظر متکلم، خاص موصوفی معین باشد و صدق و ثبوت این صفت برای موصوف مشخص به جایی رسیده است که چون این صفت را ذکر کنند، بی شک موصوف مفهوم خواهد شد و نیازی به ذکر موصوف نیست. ۱۰- اصل استعمال، که این مورد معادل است

با حذف به قرینه در زبان فارسی و استفاده از حروف عطف و عدم نیاز به تکرار برخی نقشهها در زبان عربی.» (محمدبن علی ناموس خوارى ۱۶۴: 16a-16b)

علمای بلاغت، ایجاز را به دو بخش حذف و قصر تقسیم کرده‌اند که در بخش اول - حذف جزئی از جمله، یا جمله در کلام حذف می‌گردد که از نمونه‌های آن می‌توان به حذف مضاف، حذف جمله شرط یا جواب شرط، ترک تصریح و گرایش به کنایه اشاره کرد. (خطیب‌قزوینی [بی تا]: ۱۰۶-۱۰۸ و ۲۰۴) و در مورد دوم - قصر - بی آنکه لفظی از کلام حذف شود، معنایی افزون بر الفاظ آورده می‌شود. (خطیب‌قزوینی ۱۳۶۳: ۱۰۵ و ۲۰۳) «سکاکى» بی آن که ایجاز را به اقسامی تقسیم کند با آوردن شواهد گوناگون به تشریح آن پرداخته است (سکاکى ۱۹۸۷: ۲۳۷) و «ابن رشیق قیروانى» در کتاب «العمدہ» تنها به ایجاز حذف اشاره کرده است. (ابن رشیق قیروانى، ۱۹۷۲: ۲۵۰)

«ناموس خوارى» بی آنکه به صراحت به نوع خاصی از ایجاز اشاره کند، در عمل، راه ایجاز حذف را پیموده و تعریف او از ایجاز، مبتنی بر ادا کردن معنی به الفاظ کمتر از کلام اوساط با نقصان حرف یا کلمه یا کلمات، نیز مؤید این نظر است. وی تأکید می‌کند که کاتب تا حد امکان بر مدار ایجاز رود و در غیر این صورت راه مساوات در پیش گیرد و از اطناب پرهیز نماید.

«خوارى» موارد اطناب را چنین بر می‌شمارد:

۱- جایی که سخن متکلم بر کسان بسیار صدق کند و برای پرهیز از اشتباه مخاطب، بایستی ترک ایجاز نمود مانند: زید آمد و عمرو رفت و خالد نشست. ۲- موضعی که متکلم نتواند بر قراین عقلی و نقلی ذکر شده اعتماد نماید. ۳- موضعی که متکلم بر ذهن شنونده در درک لفظ محذوف اعتماد ندارد. ۴- موضعی که توضیح و بیان مطلوب باشد مانند: «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجرى فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لایات لقوم یعقلون» که اگر راه ایجاز در پیش می‌گرفت، چنین می‌گفت: فی ترجیح بوقوع ای ممکن کان لا علی وقوعه لایات للعقلاء؛ اما چون سخن با اصناف مختلف خلایق است، راه اطناب پیمود. ۵- جهت بزرگداشت وقت: در اینجا نه تنها لفظ را ادا می‌کنند، بلکه برخی موارد به تکرار نیز می‌انجامد مانند: «قل هو الله احد» ۶- برای تحقیر و اهانت ۷- برای تبرک و استلذاذ: مانند «الله خالق کل شیء و رازق کل حی» اصغاء شنونده، مطلوب متکلم باشد و چون فرصت بیابد، به اطناب و بسط پردازد. پاسخ حضرت موسی (ع) به

ندای خداوند «ما تلک بیمینک؟» که می‌گوید: «هی عصای اتو کوؤ علیها هسّ بها علی غنمی ولی فیها ماربّ اخری». که بعد از «عصای» بر سبیل اطناب و با غرض لذت یافتن از مکالمه با محبوب صورت گرفته است. ۹- اصل کلام، عدم حذف و اضمار باشد مانند: «والله اعلم بالحقایق» (محمد بن علی ناموس خوارى ۷۴۲: 16b-17a)

با تأملی بر مواضع اطناب و ایجاز مورد نظر «خوارى» و مقایسه آنها با نظرات علمای علم معانی در این باره چنین می‌توان نتیجه گرفت که مواضع یاد شده - صرف نظر از سه مورد آخر مبحث اطناب - در سایر موارد بیشتر با اغراض بلاغی جملات در علم معانی متناسب است، تا با آنچه عالمان بلاغت در بحث ایجاز و اطناب به عنوان مواضع این دو اصل بر شمرده‌اند. به عنوان مثال، مواضع اطناب در کتاب «تلخیص المفتاح»: ۱- ایضاح بعد از ابهام ۲- تمکن در نفس ۳- تکمیل لذت ۴- توشیح ۵- ذکر خاص بعد از عام ۶- تاکید انذار ۷- ایغال ۸- تزییل ۹- تکمیل ۱۰- تتمیم ۱۱- اعتراض (خطیب قزوینی ۱۳۶۳: ۲۰۸-۲۱۴) و در الايضاح چنین است: ۱- ایضاح بعد از ابهام ۲- ذکر خاص بعد از عام ۳- تکرار جهت تأکید انذار ۴- تکرار جهت اطالۀ کلام ۵- تکرار جهت تعدد متعلق ۶- تزییل ۷- اعتراض (خطیب قزوینی بی تا: ۱۱۱-۱۱۴) که تنها مواضعی چون تمکن در نفس و تکمیل لذت را می‌توان با مواضع مد نظر «ناموس خوارى» مشترک به شمار آورد و در سایر موارد میان مواضع ایجاز و اطناب مؤلف «جلالیّه» در علم مکاتبه و علمای بلاغت توافق و همسازی دیده نمی‌شود.

همانطور که گفته شد، موارد زیادی از مواضع ایجاز و اطناب در نظر «ناموس خوارى» را می‌توان با اغراض بلاغی ذکر یا حذف مسند و مسندالیه همساز و متناسب دانست که به ذکر و مطابقه برخی از این مشابهتها پرداخته می‌شود:

- «شنونده به حذف در کلام آگاه باشد و به واسطه آگاهی شنونده از ذکر

محذوف بی نیازی حاصل شود.» این مورد با «حذف مسندالیه از جهت بسیاری بداهت در نزد شنونده متناسب است» مانند:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

- «تنگی مجال»: این مورد با مثالی که مؤلف آورده، با باب تحذیر (۵) در نحو عربی معادل

است که در آن عامل مفعول به سبب تنگی مجال و جلوگیری از فوت فرصت حذف می‌شود و در فارسی مانند بیت زیر که تکمیل شدن بیت، امکان ذکر بخشی از کلام را از گوینده گرفته است:

دیده اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم
 - «اعتماد بر قراین عقلی»: این مورد با «حذف مسندالیه در کلام آن گاه که دلیل
 عقلی از دلیل لفظی قوی تر باشد» معادل است:
 به عمری یک نفس با ما چو بنشینند برخیزند نهال شوق در خاطر چو بنشینند بنشانند

و یا :

اگر پند و بندش نیاید به کار درختی خبیث است بیخش برآر
 - «اعتماد بر قراین لفظی» که با «حذف مسندهای پیاپی در جملات متعدد و نیز
 حذف به قرینه لفظی» متناسب است: پیری حکایت کند که دختری خواسته بودم و حجره به گل
 آراسته و به خلوت با او نشسته و دیده ودل در او بسته.

و یا :

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
 - «تطهیر زبان از ذکر محذوف» با «حذف مسندالیه در مقام اجتناب از آرایش زبان
 به نام مسندالیه» معادل است:

«فردوسی» در ابیات زیر از آوردن نام قاتل «یزدگرد» به خاطر آلوده نگردانیدن زبان به نام او
 خودداری می کند:

به نزدیک شاه اندر آمد به هوش چنان چون کسی راز گوید به گوش
 بزد دشمنه ای بر کمر گاه شاه رها شد به زخم اندر از شاه آه
 - «تطهیر ذکر محذوف از زبان» با «حذف مسندالیه در مقام تعظیم و بزرگداشت»
 متناسب است :

فرستاده خاص پروردگار رساننده حجّت استوار
 گرانمایه تر تاج آزادگان گرامی تر آدمیزادگان
 که نام حضرت «محمد» (ص) در این دو بیت به جهت رعایت احترام و تعظیم حذف گردیده
 است.

- «فراهم شدن امکان انکار» با «حذف مسندالیه به لحاظ سهولت در انکار» تناسب

دارد.

حكيم توس بى آنكه نامى از سلطان «محمود» بياورد، در مورد او چنين مى گويد :
چو اندر تبارش بزرگى نبود نيارست نام بزرگان شنود
و در مواضع اطناب :

- «متكلم نتواند بر قرآين عقلى و نقلى ذكر شده و نيز بر ذهن شنونده اعتماد
كند» با «ذكر مسنداليه در مواضع ضعف قرينه در كلام و نيز براى استوار كردن حكم و تثبيت
آن در ذهن مخاطب» متناسب است كه در موارد مذكور على رغم وجود قرآين دال بر وجود
مسنداليه براى تبين بيشتر و جاى گير شدن حكم در ذهن مخاطب، مسنداليه را ذكر كنند:
خاك به فرمان تو دارد سكون قبه خضرا توكنى بى ستون
بى ديت است آنكه تو خون ريزيش بى بدل است آنكه تو آويزش
منزل شب را تو دراز آورى روز فرورفته تو باز آورى
- «جهت بزرگداشت وقت» با «ذكر مسنداليه به منظور تعظيم» متناسب است.

فروزنده شمس خاورى برآزنده طاق نيلوفرى
جهاندار بخشنده كامكار خداوند بى چون پروردگار
- «براى تحقير و اهانت» با «ذكر مسنداليه به منظور توهين» تناسب دارد:
تو آنى كه گفتى كه رويين تنم بلند آسمان بر زمين بر زخم
- «براى تبرك والتذاذ» با «ذكر مسنداليه جهت تبرك جستن يا كسب لذت از نام او»
مناسبت دارد:

رخش نسرين و بويش نيز نسرين لبش شيرين و نامش نيز شيرين
محمد كه بى دعوى تخت و تاج ز شاهان به شمشير بستند خراج
- «اصغاء شنونده، مطلوب متكلم باشد و چون فرصت بيايد به بسط و اطناب
پيروزد» با «ذكر مسنداليه جهت بسط كلام و اطالۀ سخن» متناسب است كه در مورد مثال
مؤلف، اگر حضرت موسى (ع) تنها لفظ «عصا» را پاسخ مى آورد، كافى بود؛ اما چون در مقام
قرب خداوندى بود، اقتضاى كسب لذت از گفتگو با معشوق، اطالۀ كلام را ايجاب كرد.

«خوارى» معتقد است كه امر موجز، ارهه است و در موضع ترهيب بايد ايجاز و در جاىگاه
ترغيب، اطناب به كار برد. (ناموس خوارى 742: 37b و خطيب قزوينى [بى تا: 119]) «خوارى»
ماجرائى كه براى كاتب ايرانى در اردوى «چنگيز» اتفاق افتاده و «ملك الشعراء بهار» آن را از

«تاریخ الفی» نقل می‌کند، شاهی برای ترسانندگی امر موجز می‌آورد؛ (بهار ۱۳۷۶: ۱۰۸۳) که در آن کاتب موظف به نوشتن نامه‌ای عتاب‌آمیز از سوی خان مغول به حاکم ولایت پیش رو شده، به خاطر اطناب در کلام - و البته مبالغه بی‌جا در اوصاف مخاطب - به یاسا رسانده می‌شود. به علاوه در دعا نیز ایجاز را ترجیح می‌دهد و تکرار سخن را ناپسند می‌شمارد و تأکید می‌کند چنانچه به عادت سخن نیاز شد، باید به لفظ پیشین نباشد و با استناد به سخن بزرگی، اعاده سخن را از انتقال صخره سخت‌تر می‌داند که این سخن در «البیان والتبیین» آمده است. (جاحظ [بی تا]: ۵۸)

تصحیف

تصحیف، تغییر در صورت و معنای لفظی با بردن، آوردن یا انتقال نقطه می‌باشد و شعرا و نویسندگان به اغراض گوناگون مدح و ثناء، هجو و نفرین و یا تفأل صنعت مذکور را در آثار خود به کار می‌گرفته‌اند. «رشید و طواط» در کنار تغییر نقطه‌ها به تغییر حرکات نیز اشاره می‌نماید و تصحیف را به دو گونه مضطرب و منظم تقسیم می‌کند. تصحیف مضطرب را گونه‌ای می‌داند که حروف در هم پیوسته باشند و با جهد و تلاش مقاطع و مفاصل کلمات را پیدا کرد. (وطواط ۱۳۶۲: ۶۷) «خواری» در مبحث کیفیت الفاظ به کاتب توصیه می‌کند که تا حد امکان، الفاظی به کار ببرد که به فال پسندیده باشد و از الفاظ و معنای ای که به فال بد باشد، احتراز کند و این شیوه را به غایتی مراعات کند که از لفظهایی که از تصحیف یا قلب آنها نیز معنایی بدشگون و بدفال مفهوم گردد، خودداری نماید. وی در ادامه بی آنکه به نوع خاص یا انواعی از تصحیف اشاره کند مثالهایی که با توجه به نظر «رشید و طواط» می‌توان آنها را مضطرب یا منظم خواند، ذکر می‌کند، از جمله می‌نویسد که ظریفان به معشوق میوه «بهی» هدیه نمی‌فرستند زیرا عربی آن «سفرجل» است و از تصحیف آن «سقرجل» فهمیده می‌شود و در موردی دیگر در جنگی، غلامی به «هرمز» تیری داد تا به سوی دشمن بیندازد. بر روی تیر لفظ «زنان» نوشته شده بود و هرمز آن را با خوانش «زن (امر مفرد از فعل زدن) و آن» به فال نیک گرفت و بر پیشانی دشمن زد و شاهی از شعر انوری می‌آورد که در آن شاعر از تشبیه قامت معشوق به درخت‌بان اجتناب می‌کند زیرا از «بان»، بین یعنی جدایی و فراق مستفاد می‌شود.

نتیجه گیری

«محمدبن علی ناموس خوارى»، متأثر از دیدگاهی ارسطویی، کتابت را حاصل چهار علت فاعلی، مادی، صوری و غایی می‌داند. وی پژوهشگر مسائل بلاغی نیست اما علوم بلاغی را تمهید و مدخلی جهت تأثیربخشی و به‌شدن نوشته کاتب می‌شمارد و به طور عمده متوجه علم معانی است و تنها به مباحث خبر و انشاء، فصاحت، بلاغت کلام، وصل و فصل و تصحیف می‌پردازد و کاتب را از کاربرد دیگر فروع علم بلاغت به‌ویژه استعاره و کنایه و مجاز در بیان برحذر می‌دارد. در پاسخ به چرایی این عقیده، دو پاسخ می‌توان آورد: اول اینکه هدف کاتب و منشی رساندن پیام است، که صراحت بیان شرط لازم آن است و دوم اینکه اکثر امثله و مناشیری که در روزگار مؤلف نگاشته می‌شد خطاب به مغولان است که به بیان مستقیم و دوری از ابهام گرایش داشتند. «ناموس خوارى» اگر چه در بسیاری مباحث چون، اقسام جمله، اغراض جمله‌های خبری و طلبی، مطالبی را ذکر می‌کند که در آثار متقدمی چون «العمده»، «مفتاح العلوم»، «عیون الاخبار» و «البيان والتبيين»، «عقدالفرید» و ... آمده است اما در آن دسته از مطالبی که بیشتر به بلاغت کاتب مربوط می‌شود صاحب‌نظر است و نوآور. شاهد این مدعا، ارجاعات متعددیست که «محمدبن هندوشاه نجوانی» در اثر وزین خویش، «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» که ارج و اهمیت آن در علم انشا و ترسل بر فضلا آشکار و واضح است، بدان می‌دهد و ضمن یادکرد «ناموس خوارى با اوصافی چون «مولانا و «حکیم‌الدین» مطالب بسیاری از نوشتار او در زمینه بلاغت کاتب را در کتاب خویش می‌آورد. (۶)

یادداشتها:

- ۱- در فهرست نسخ، نام مؤلف به اختصار به صورت «ناموس خوارى» آمده است. نگارندگان نیز در متن مقاله در موارد بسیاری، نام مؤلف را همین گونه به‌کار برده‌اند.
- ۲- با وجود جست و جوی بسیار، مأخذ بیت پیدا نشد.
- ۳- ارسطو نیز درباره وضوح گفتار به دوری از گفتار عامه تأکید می‌کند و این امر را، برتری بخش کلام و دور کننده آن از ابتذال بیان می‌کند. (ارسطو ۱۳۷۷: ۱۵۴)
- ۴- یکی از موارد حذف عامل مفعول به در مبحث منصوبات نحو عربی، باب تحذیر است که بر طبق قاعده آن، فعل که عامل مفعول به است حذف می‌گردد و مفعول به به عنوان محذوم ظاهر می‌گردد. (شرتونی ۱۳۸۳: ۲۶۳)
- ۶- «ابن هندوشاه» بیش از سی صفحه از مطالب نوشته ناموس خوارى را با اختلافاتی اندک به صورت متوالی ذکر کرده است و در سراسر اثرش نیز مطالبی پراکنده از او نقل کرده است. (ابن هندوشاه نجوانی ۱۹۶۴: ۶۳-۹۶)

منابع

- ابن المعتز، عبدالله. ۱۹۷۹. كتاب البديع. اغناطيوس كراتشوفسكى. بغداد: مكتبة المثنى.
- ابن رشيق قيروانى، ابوعلی حسن. ۱۹۷۲. العمده فى محاسن الشعر و آدابه و نقده. محمد محى الدين عبد الحميد. بيروت- لبنان: دارالجيل.
- ابن قتيبه دينورى. ۱۹۵۸. ادب الكاتب. محمد محى الدين عبد الحميد. مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- ابى تمام ۱۴۲۱ق. ديوان ابى تمام. ج اول. شرح خطيب تيريزى. بيروت- لبنان: دارالفكر العربى.
- ارسطو. ۱۳۳۷. هنر شاعرى. ترجمه فتح الله مجتبائى. تهران: نگاه نشر ترجمه.
- ۱۳۵۷. فن شعر. ترجمه عبدالحسين زرّين كوب. تهران: اميركبير.
- بهار، محمد تقى. ۱۳۷۶. سبك شناسى نثر. تهران: مجيد.
- جاحظ، ابى عثمان عمر بن بحر. بى تا. البيان و التبيين. موفّق شهاب الدين. بيروت: دارالكتب العلميه.
- جرجانى، عبدالقاهر. بى تا. دلائل الاعجاز. بيروت: دارالمعرفه.
- خطيب قزوينى. بى تا. الايضاح. بيروت- لبنان: دارالجيل.
- ۱۳۶۳. تلخيص المفتاح فى المعانى و البيان و البديع. قم: امير.
- رضائزاد، غلامحسين. ۱۳۶۷. اصول علم بلاغت. تهران: الزهراء.
- سكاكى، ابويقوب. ۱۹۸۷. مفتاح العلوم. نعيم زرزور. بيروت- لبنان: دارالكتب العلميه.
- شرتونى، رشيد. ۱۳۸۳. مبادئ العربيه فى الصرف و النحو. تهران: اساطير.
- شفيعى كدكنى، محمدرضا. ۱۳۷۲. صورخيال در شعر فارسى. تهران: آگاه.
- شمس قيس رازى. ۱۳۶۰. المعجم فى معايير اشعار العجم. محمد قزوينى. تهران: كتابفروشى فروغى.
- صفوى، كورش. ۱۳۸۰. از زبان شناسى به ادبيات. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامى.
- عنصرالمعالى وشمگير. ۱۳۶۸. قابوس نامه. سعيد نقيسى. تهران: كتابفروشى فروغى.
- منزوى، احمد. ۱۳۵۰. فهرست نسخه هاى خطى فارسى. تهران: مؤسسه فرهنگى منطقه اى.
- محمدبن على ناموس خوارى. ۷۴۲. نسخه خطى جلاليه در علم مكاتبه. دانشگاه تهران. به شماره ۱۱۹۱.
- محمد بن هندوشاه نخجوانى، محمد. ۱۹۶۴. دستورالكاتب فى تعيين المراتب. عبدالكريم على اوغلى على زده. مسكو.
- منوچهرىان، عليرضا. ۱۳۸۸. ترجمه و تحليل ديوان متنى، جزء اول از شرح برقوى، تهران: زوار
- نظامى عروضى، احمد بن عمر. ۱۳۸۱. چهار مقاله. به تصحيح و حواشى محمد معين. تهران: زوار.
- وطواط، رشيدالدين. ۱۳۶۲. حدائق السحرفى دقاتق الشعر. عباس اقبال. تهران: كتابخانه سنابى و كتابخانه طهورى.